

: اشاره

در باورهای اسطوره ای، جهان به عنوان یک مخلوق که ساخته و پرداخته دست خدایان است؛ آغازی دارد و انجامی. آغاز جهان، آفرینش آن است که در اساطیر مختلف به شیوه هایی گوناگون شکل می گیرد. حوادث پایانی جهان مرگ این دنیاست، و جهان مانند هر مخلوق دیگر، پس از چند صباحی حیات، ویران خواهد شد. اما در پس آن ویرانی شروعی دیگر نهفته است که چرخه حیات به صورت مطلوب تر دوباره به حرکت درخواهد آمد، همانند انسان که روزی به وجود آمده و روزی می میرد و پس از مرگ دوباره زندگی خواهد کرد.

آنچه در پی خواهد آمد نگاهی است اجمالی به باور اساطیری اقوام و ملل مختلف جهان درباره پایان جهان. این اساطیر می توانسته است به دو صورت: اول به قیاس اساطیر پایان جهان یا رستاخیز در بین بسیاری از اقوام و ملتها رایج است با آفرینش و آغاز جهان و دوم - که صبغه ای فلسفی دارد - براساس وضعیت جامعه انسانی به وجود آمده باشد. در نوع اول چون انسان برای جهان آغازی قائل است که طی آن جهان به دست خدایان به وجود می آید، به ناچار پایانی نیز خواهد داشت؛ زیرا برای اذهان بشری تصور ابدیت و ازلیت مشکل بوده است به همین جهت جهان را محصور بین دو حادثه آفرینش و قیامت تصور می کرده اند. این دیدگاه به نوبه خود از عوامل طبیعی و تجربه روزمره انسان پدید می آید؛ زیرا همه چیز در اطراف انسان در حال کون و فساد و ایجاد و تباهی است. طبیعی است که این عادات ذهنی که بر پایه مشاهده طبیعت استوار است، برای انسانها به صورت قانون درآید که بتوان آن را به همه چیز تعمیم داد. در این میان، آنچه که از حوادث جاری این جهان، پایه اصلی قیاس برای تصور آغاز و انجامی برای جهان شده است، خود انسان، زندگی، خلقت، مرگ و جهان پس از مرگ است؛ یعنی انسان با قیاس از زندگی خویش که از دو طرف محدود به آغاز و انجام است برای جهان نیز این الگوی پیدایش و مرگ را جاری و ساری دانسته است.

دیدگاه دوم که باعث اعتقاد به پایانی برای جهان شده است؛ ناشی از توجه و بیان فلسفه جامعه انسانی است. انسان تا زمانی که در این جهان زندگی می کند پیوسته در کنار خوشیها، گرفتار مرارتهای و تلخیهای زندگی است. همیشه در کنار خوبیها، بدیها را می بیند که گاه غالب و گاه مغلوبند. ظلم، قدرت، ثروت، شهوت، شهرت، آنچنان در زندگی اجتماعی انسان ریشه دوانیده است که زندگی را بر اکثریت مردم سخت و مشکل کرده است، گذشته از آن که بقیه نیز مشکلات خویش را دارند. بنابراین، چنین وضعیتی هرگز نمی توانسته است انسانها را قانع کند و چون این ناهماهنگیهای جامعه، از نظر انسانها به هیچ عنوان قابل اصلاح نبوده است، دست به خلق و تصور جهانی آرمانی زده اند؛ دنیایی که در آن همه خیر مطلق است و شر را در آن راهی نیست. چون این مدینه فاضله در این جهان و با این مردمان قابل تصور نیست، پنداشته اند که به ناچار روزی فرا می رسد که خدا یا خدایان دست به کار می شوند و این نظم موجود را که در واقع بی نظمی است، بر هم می زنند و طرحی نو درمی اندازند. در آن هنگام است که دو جهان شکل می گیرد: یکی برای نیکان و دیگری برای بدان و هر دو ابدی اند.

اساطیر پایان جهان، در بین برخی از ملل مانند هندوها و یونانیها واقعا پایانی برای جهان است. پایانی که در طی آن همه چیز، چه نیک و چه بد، از بین می رود و بار دیگر که خدا قصد آفرینش جدیدی کند همه چیز را دوباره از نو می آفریند. اما در باورهای دیگر اقوام مانند زرتشتیان، پایان جهان در واقع مرگی عمومی است که انسانها، بعد از آن به جاودانگی می رسند. در واقع بنا بر این عقیده، آن حادثه، پایان عمر جهان نیست؛ بلکه تحولی عظیم در جهت بهبودی و عدالت گسترده است.

پایان جهان با حادثه ای ماوراء طبیعی صورت نخواهد گرفت بلکه همین عوامل طبیعی مانند باد، باران، زلزله و آتش هستند که در آن زمان رخ می دهند و جهان را به ویرانی می کشند. این حوادث در هر منطقه جغرافیایی که اسطوره پایان جهان دارند، با همان عواملی رخ می دهد که برای مردمان آنجا شناساست؛ مثلاً در سرزمین پر بارانی مانند هند، بارانهای طولانی است که سرانجام همه را در خود فرو خواهد برد و به عمر جهان خاتمه خواهد داد و یا در اساطیر اسکاندیناوی، زمستانی پیوسته و طولانی در پایان جهان رخ خواهد داد و پرواضح است که در آن منطقه، زمستان و سرمای طولانی مدت، بیشتر ایام سال را دربر می گیرد. در ادامه، اساطیر مربوط به پایان جهان را به تفکیک ملتها و اقوام بیان می کنیم و اگر به ادیان آسمانی و دیدگاه آنان در این باره اشاره شود، قصد اسطوره پنداشتن آنها نیست بلکه صرفاً جهت آگاهی و اطلاع بیشتر ذکر می شوند.

الف) اساطیر یونان

یونانیان عمر حیات انسان را به پنج نسل تقسیم کرده اند. آنها معتقدند که نسل آخر که ما در آن زندگی می کنیم، نسل آهن است. در این دوره، مردمان در پلیدی و زشتی زندگی می کنند. طبیعت آنها نیز به سمت پستی و بدی گرایش دارد و در طی نسلهای متمادی در آن هنگام که انسانها از ارتکاب بدی، ناراحت نشوند و یا در پیشگاه بدتر نیز می شوند و هر نسلی پلیدتر از نسل قبلی است.

بینوایان احساس شرم نکنند، «زئوس» که امیدی در اصلاح آنان نمی بیند، مردمان را از بین خواهد برد1  
رواقیون فرقه ای با گرایشهای فلسفی و عرفانی بوده اند که در یونان کهن می زیسته اند. بن مایه های اصلی عقاید آنان، همان اساطیر یونان کهن است با قدری چاشنی نجوم و دیگر علوم جدید آن زمان. آنها درباره پایان جهان دیدگاهی مبتنی بر علم هیات آن روزگار داشتند. آنها می گفتند: هرگاه سیارات در دوره ثابتی از زمان به همان جایگاه پیشین خود و طول و عرضی که در آغاز داشتند، برسند؛ آتش سوزی پدید می آید و هر آنچه را که وجود دارد، نابود می کند. سپس کیهان درست با همان نظم و ترتیبی که پیش از آن داشته است، بار دیگر از نو برقرار می شود؛ ستارگان دوباره در مدارهای خود می گردند و هر یک گردش خود را بی هیچ تغییری در همان مدت زمان پیشین، انجام می دهد. «بالبوس» به عنوان سخنگوی این مکتب می گوید: «فلاسفه مکتب ما بر این باورند که تمامی جهان در آتش خواهد سوخت و این حادثه در آخرالزمان روی می دهد. سپس از این آتش الهی، جهان جدیدی زاده می شود و زمان میان یک آتش سوزی و آتش سوزی بعدی؛ یعنی طول عمر کیهان را حرکت سیارات. «از نو با شکوه و جلال پدیدار می گردد و ستارگان تعیین می کرد و آن را سال بزرگ می نامیدند. آنها معتقد بودند آتش سوزی زمانی صورت می گیرد که خورشید و ماه و این پنج ستاره 2، دوره خود را تمام کنند و به همان وضعیت سابق خود، که در آغاز جهان داشته اند، باز گردند. عده ای طول این سال را 10800، برخی 2484 و عده ای طول آن را 6480000 سال برآورد کرده اند3

(ب) اساطیر اسکاندیناوی

اساطیر اسکاندیناوی در بسیاری از داستانها و بن مایه های خویش، فوق العاده به اساطیر زرتشتی نزدیک است. در اساطیر زرتشتی در پایان جهان، به یک گرگ عظیم الجثه و یک مار غول پیکر برمی خوریم که در دوران «اورشیدر» و «هوشیدر ماه» از بین می روند که این دو موجود عجیب در اساطیر اسکاندیناوی نیز ایفای نقش می کنند. در باورهای مردمان اسکاندیناوی یک غول یا ضد لوکی وجود دارد که در آغاز جهان، توسط خدایان به بند کشیده شده است و در پایان جهان بندها را می درد و به نبرد با «خدا» به نام خدایان برمی خیزد و یادآور ضحاک ایرانی است که توسط فریدون در دماوند به بند کشیده شده است و در پایان جهان آزاد می شود و در اساطیر زرتشتی در پایان عمر جهان، هر خدا با ضد خویش به باعث ویرانی بخشی از آفرینش و برهم زدن نظم جهان می گردد نبرد برمی خیزد و آن را نابود می کند، شبیه این حادثه را می توان در اساطیر اسکاندیناوی سراغ گرفت، با این تفاوت که در عقاید اسکاندیناویها همیشه خدایان پیروز نیستند؛ مثلاً «فریا» به نبرد «سورت» می رود که چون خوب مسلح نیست از ابر بر خاک می افتد؛ «تور» با «یورمون گاند»، مار غول پیکر جهانی، نبرد می کند که زهر مار او را از پای در می آورد و «اودین»، خدای فنریر می شود. در اساطیر هر دو ملت سخن از زمستانهای طولانی در میان است که به خاطر طولانی بودن «بزرگ، طعمه گرگ در این هنگام است که قهرمانانی که به عنوان یاریگر خدایان برای چنین آن زمستانها، عده بی شماری از مردمان هلاک می شوند روزی نگهداری شده اند به یاری خدایان می آیند. براساس اساطیر ایرانی، «ور» که ساخته جمشید است، در گرد آمده اند تا پس از این زمستانهای طولانی به روی زمین آیند و دوباره جهان را از مردمان پر سازند تا در نبرد نهایی، یاور خدا، اهورا مزدا، و دیگر ایزدان باشند. در اساطیر اسکاندیناوی نیز، جنگجویان زبده، که توسط «اودین» انتخاب شده اند در تالاری بزرگ گردهم آمده اند تا در نبرد نهایی یاریگر او باشند

اساطیر اسکاندیناوی به خاطر این که در قرن دهم میلادی؛ یعنی هنگامی که مسیحیت در آن منطقه رواج یافته بود، مکتوب و منظوم شده اند از تأثیر این دین برکنار نمانده اند؛ مثلاً قبل از حوادث پایانی جهان، سخن از وحشتی است که در باورهای مسیحی با آمدن ضد مسیح یا دجال شکل می گیرد. خورشید به تیرگی می گراید؛ ستارگان داغ از آسمان فرو می افتند و آتش تا به آسمان زبانه می کشد. نمونه های همه این حوادث را در روایات مسیحی می توان یافت

واقعیه پایان جهان در باور اسکاندیناویها، «رگناروک» (سرنوشت خدایان) نام دارد. در حوادثی که در پایان جهان رخ خواهد داد، خدایان از بین خواهند رفت و روزگار نهایی این جهان با نشانه هایی هولناک آغاز و زمستانی سخت خواهد شد که «فیم بول وتر»؛ به معنی «زمستانی هیولایی»، نامیده می شود سه زمستان پی در پی که هیچ تابستانی در بین آنها نخواهد بود. کشمکش، سراسر جهان را فرا خواهد گرفت، حتی درون خانه ها. ماه و خورشید در آسمان با هم مسابقه خواهند داد، در حالی که گرگها، آنها گرگی دیگر ماه را می یکی از گرگها خورشید را قورت خواهد داد که باعث مصیبت انسانها خواهد شد. را دنبال می کنند تا بخورند گیرد و مانع از حرکت او می شود. ستارگان از آسمان بر زمین فرو خواهند افتاد. سراسر زمین و کوهها چنان به لرزه در خواهند آمد که درختان از زمین کنده خواهند شد. بر اثر این لرزشها، زنجیرها از هم می درند و گرگ «فنریر» آزاد می شود. مار جهانی، «یورمون گاند» با حالتی هجومی از اعماق دریا بالا می آید و امواجی عظیم پدید می آورد که کشتی «ناگل فار»4 را به این طرف و آن طرف پرتاب می کند. این کشتی حامل غولی به نام «هرایم» است که معلوم نیست چه کسی است. «لوکی» که از بند رها شده است سکاندار آن کشتی است. گرگ «فنریر» دهان را چنان باز کرده که ارواره بالایش بر آسمانها و ارواره پائینش بر زمین است. «همیدال»، یکی از خدایان، در شیپور خود می دمد تا خدایان را به شورای جنگ فرا خواند. این شیپور و دمیده شدن در آن گویا از

عناصری است که از باورهای مسیحی وارد اعتقادات این مردم شده است. زیرا در مکاشفه یوحنا، از دمیده شدن در شیپور سخن به میان آمده است. خدایان مسلح می شوند، اما دیر شده است. «فریا»، الهه عشق، با «سورت» نبرد می کند، اما به خوبی مسلح نیست را از بین ببرد، اما مغلوب زهر هیولا می شود و جان می سپارد. «و از ابر بر زمین می افتد. «تور» سعی می کند «بورمون گاند ادوین» را قورت می دهد. «ویدار» فرزند «اودین»، انتقام مرگ پدرش را باز می ستاند؛ او پای خویش را بر آرواره «، «فنزیر گارم» که یک سگ شکاری هیولا مانند است و «تایر» که از دیوان است، یکدیگر را «. این گرگ می نهد و او را دو شقه می کند می کشند. «لوکی» و «همیدال» که از دشمنان قدیمی همدیگرند، یکدیگر را می کشند. سپس «سورت» بر سراسر زمین آتش می رگناروک» در واقع پایان کار خدایان کهن است اما پایان کار جهان نیست. اگر کسی پرهیزکار «. پراکند و همه جا را می سوزاند بوده باشد، در فضایی شادی بخش خواهد زیست. زندگی آنها می تواند در تالاری به نام «بریمیر» و یا تالار زرین دیگر به نام ناستروند» به معنی «سواحل جسد» قرار دارد که «ادامه یابد. در برابر این جهان نیکی و خوشی، محلی ناخوشایند به نام ««سندری دره‌ایش به سمت شمال باز می شود. منفور بودن شمال نیز از عناصر مشترک با اساطیر ایرانی است؛ چون در اساطیر ایرانی، شمال جایگاه دیوان است که خود به محل نخستین زندگی ایرانیان مربوط است که شمال آن را یخبندانهای سیبری فرا گرفته بوده است و در اساطیر اسکاندیناوی نیز شمال منفور است؛ زیرا جایگاه سرمای بیشتر و زمستان طولانی تر است. این تالار از مارهای در هم بافته ای ساخته شده که زهرشان ساختمان را آلوده کرده است. کسانی که در این محل مأوا می گزینند، سوگندشکنان و قاتلان ددمنش اند. اما نوعی تجدید حیات دیگر نیز وجود دارد که در ادبیات رؤیگونه زیر بیان شده است

او شاهد برآمدن زمینی دوم است

از دل دریا بار دیگر سبز

آبشاران فرو می ریزند و عقابان بر فراز آنها به پرواز درمی آیند

و در آبهای جاری کوهستان، ماهی شکار می کنند

ایس ها (خدایان) بار دیگر در آیداول 5 دیدار می کنند

و از مار جهانی نیرومند سخن می گویند

و به یاد می آورند داوریهایی نیرومند را

. [و رازهای کهن خود، خدایان بزرگ را] باز می گویند

پس از طی این دوره، عصری طلایی فرا خواهد رسید. فرزندان خدایان کهن، میراث خود را باز خواهند یافت و انسان که با تغذیه از ژاله صبحگاهی از آن آتش سوزی فراگیر پایانی، نجات یافته است؛ نسل جدیدی بر زمین به وجود خواهد آورد. این حوادث، در

اشعاری که برای نمونه از مجموعه «شعر ادایی» انتخاب شده است چنین بیان می شود

خورشید به تیرگی می گراید و زمین در دریا غرق می شود

و ستارگان داغ از آسمان فرو می افتند

و آتش تا به آسمان زبانه می کشد

آنگاه ملکوتی نو و زمینی نو

با زیبایی شگفت انگیز، دوباره متجلی می شود

و خانه ها سقفی از طلا می یابند

و کشتزارها میوه های رسیده می دهند

و شادی ابدی بر همه جا سایه می گسترد

در آن هنگام فرمانروایی فردی فرا می رسد که از اودین نیرومندتر است و اهریمن نیز نمی تواند بر او چیره شود

...که بزرگتر از همه است

و من جرأت نمی کنم نامش را بر زبان آورم

و اندک هستند کسانی که می توانند ورای زمان

پس از شکست اودین را ببینند 7

ج) اساطیر هند

در باورهای هندوها، دو نوع قیامت وجود دارد: یکی قیامت بزرگ که پایان واقعی عمر عالم است و دیگر قیامتی است که جهل انسانها را به خاطر فساد و تباهی اخلاق فرا می گیرد. هندوها عمر جهان را به ادواری تقسیم می کنند. هر دوره را یک «مهایوگا» می نامند که شامل چندین یوگاست. هر یوگا شامل یک دوره از نسل حیات بشری است و می توان هر یوگا را برابر یکی از ادوار یونانی؛ مانند نسل زرین، سیمین، آهن و... قرار داد. این دورانها یا یوگاها را براساس وضعیت اخلاقی جامعه بشری دسته بندی کرده

اند. عصر ما که در اساطیر یونان عصر آهن است از نظر هندوها «کالی یوگا» نام دارد. در پایان این یوگا که پایان یک مهابوگا نیز می باشد، «ویشنو»، خدای بزرگ در دهمین و آخرین تجلی خود، به نام «کالکی» ظاهر خواهد شد.8. «در این دوره، زندگی اجتماعی و معنوی به نازل ترین حد، سقوط می کند و موجبات زوال نهایی را فراهم می سازد. در این عصر مردمان کوتاه بین دارای قدرت هستند و از قدرت خویش، نهایت استفاده را می کنند. فرمانروایان رعایای خویش را می کشند و مردمان همسایگان خویش را. هیچ چیز معنوی را ارزشی نیست، حتی برهمنان را یارای خاموش کردن آتش هوسهای مردمان نیست و آنان به راه خود می روند. مردمان جویای زر و زورند و ارزشهای واقعی را بهایی نیست... دزدان و غارتگران، قوانین فرمانروایی را وضع می کنند و خود فرمانروا می شوند. سرانجام تمدن و شهروندی نیز از میان می رود و مردمان به زندگی حیوانی روی می آورند. جز پوست درختان، جامه ای نمی پوشند. از میوه های جنگلی تغذیه می کنند و همه چیز در معرض نابودی قرار می گیرد. در این مرحله از انحطاط، «ویشنو» سوار بر اسبی سفید و به هیأت انسان بر زمین نمایان می شود. سراسر جهان را سواره و با شمشیری رخشان و آخته در می نوردد و بدی را نابود می کند و با نابود کردن جهان، آفرینشی دیگر بار آغاز می شود تا در مهابوگای آتی، بار دیگر فضیلتها، متولد خواهد شد، همانگونه که در تجلیات قبلی (Visnu Yasas) «ویشنو در این تجلی از موبدی به نام «ویشنو یاشاس». «ارزش یابند9 به اوج (خویش به صورت برخی از قهرمانان و بودا متولد شده است. مدتی پس از ظهور کالکی، خشم شیوا (خدای مرگ و نابودی البته اینگونه ویرانی مربوط به قیامت بزرگ است که در .خواهد رسید و جهان و هر چه در آن است به قعر نابودی فرا خواهد رفت پایان هر هزار مهابوگا اتفاق می افتد. در آن زمان است که نابودی واقعی جهان رخ می دهد. در پایان این عصر بزرگ هزار مهابوگایی «شیوا» ویرانگر عالم است. هر چند او را تجلی ویشنو به حساب آورده اند، اما او از خدایان کهن و متعلق به عصر آریائیان هند است. او بر مجموعه عالم، شبی را حاکم می گرداند که از نظر زمانی، معادل یک روز از عمر جهان است. نخست از پرتو خورشید آغاز می کند و برای مدت صد سال چنان آن را شدت می بخشد و گرمایی تا بدان اندازه سوزان ایجاد می کند که تمامی آبهای سطح زمین بخار می گردد. به روایتی دیگر که در مهابهاراتا آمده است، «افق برافروخته و آتشین خواهد شد. هفت یا دوازده (Sam Vartaka) «خورشید در آسمان پدیدار خواهند شد و دریاها را خشک خواهند کرد. زمین خواهد سوخت و آتش «سام وارتاکا همه عالم را از بین خواهد برد10». به واسطه تابش صد ساله خورشید، هر سه جهان؛ یعنی آسمان، زمین و جهان زیرین، خشک می شوند و می سوزند. قطعی عالم را پر می کند و با پایان یافتن صدمین سال، هیچ موجود زنده ای برجا نمی ماند. پس از این گرمای سخت، «شیوا - رودرا» ابرهایی توفانزا و مرگبار می فرستد. این ابرها که با رعد و برق هراسناک همراهند، بر فراز زمین به حرکت درمی آیند و خورشید را می پوشانند و جهان را در تاریکی فرو می برند. رگباری از بارانهای سیل آسا برای مدت صد سال شب و روز باریدن می گیرد تا این که همه چیز در اعماق آبهای به وجود آمده از این سیل ویرانگر، محو می شود. به جز این دریای ویرانگر، تنها پروردگار اعظم، ویشنو، است که همچنان حیات دارد. زمانی که همه عالم و خدایان دیگر نابود شدند، تخریبی طلایی و پس از آن که هر سه جهان در اعماق آب فرو رفتند، ویشنو بادی بزرگ پدیدار می شود که بذر تمامی اشکال حیات را در خود دارد این باد برای صد سال وزیدن می گیرد و ابرهای توفانی را می پراکند. بقیه سالهایی که، از این هزار مهابوگا - که .خشک می فرستد شب جهان است - باقی می ماند، ویشنو به خواب می رود و جهانی نیز همراه با او آرام می گیرد11

اسطوره هندی درباره پایان جهان، هر دو دلیلی را که برای بوجود آمدن اساطیر پایان جهان، ذکر کردیم در خود دارد: آن که «قیامت قیامت کوچک» است و «بزرگ» است و در پایان هزار مهابوگا رخ می دهد، در برابر داستان آفرینش پدید آمده است و دیگری که پایان عمر یک مهابوگاست، توجیه و تفسیری فلسفی برای پاسخ به ایرادات و نابسامانیهای اجتماعی می باشد که در طی آن به خاطر وضعیت غیر قابل بهبود اجتماع، خداوند تصمیم به نابودی نوع بشر می گیرد. آنچه که در این دو نوع قیامت قابل توجه است، بر خلاف اساطیر دیگر ملل متمدن؛ مانند ایرانیان و عبریان، پایان جهان در اساطیر هند به قصد نابودی صورت می گیرد و زندگی دیگری برای مردمان فعلی در پس آن ویرانی متصور نیست؛ زیرا در آفرینش بعدی همه چیز از نو شکل می گیرد، بدون حضور موجودات قبل؛ در حالی که قیامت در اساطیر ایرانی و دیگر ادیان یک تحول عظیم به قصد اصلاح جهان و جامعه انسانی است نه نابودی کامل مردمان و جهان

د) اساطیر بومیان آمریکا

از بین اقوام بومی ساکن آمریکای جنوبی دو قوم «مایا» و «آزتک»، برای دنیا پایانی قائل اند. از تکهها تقویمی دارند که براساس آن در روزهای مشخصی عمر هر یک از ادوار قبلی جهان به پایان رسیده است. هر یک از دنیاها قبلی دارای خورشیدی مشخص به نظر آنان، علت ویرانیهای پیشین، اختلاف بین دو ایزد مهم این قوم؛ بوده اند که در پایان آن دوره، آن خورشید نیز نابود شده است کنسال کوآتل» و «تسکاتلیپوکا» بوده است. هر کدام از آن دو، اقدام به آفرینشی می کند و دیگری آن را ویران می سازد. آنها «یعنی و دنیای ما، دنیای پنجمین «تاریخ حدوث ویرانیهای قبلی را چنین مشخص کرده اند: «بیر - 4»، «باد - 4»، «باران - 4» و «آب - 4 - خورشید است که روزی به نام «زلزله - 4» ویران خواهد شد12

آزتکها در پایان هر دوره پنجاه و دو ساله، انتظار وقوع این حادثه هولناک را داشته اند. در پایان هر دوره پنجاه و دو ساله، مراسم بیدار ماندن اضطراب آلودی برپا می کرده و آتشی می افروخته اند. آنها معتقد بودند که اگر برپایی این آتش جدید با موفقیت همراه نشود، ستارگانی هیولایی به نام «تسی تسی میمه» کنترل جهان را به دست می گیرند<sup>13</sup>

مایاها نیز به چهار دوره برای جهان اعتقاد داشتند و فکر می کردند سه دوره قبلی با حادثه ای به پایان رسیده اند. به نظر آنان در دوران اول، فقط کوتوله ها می زیستند. آنها فکر می کردند که این کوتوله ها شهرهای بزرگی را که آثار آنان برجای مانده است، ساخته بوده اند. زمان آنها در تاریکی بود؛ زیرا هنوز خورشید خلق نشده بود. هنگامی که خورشید تابیدن گرفت، همه آنها به سنگ تبدیل شدند و دنیای آنان با طغیان آب ویران شد. در دومین دنیا، مجرمان و متخلفان می زیستند که باز طغیان آب آن را ویران کرد. چهارمین دنیا، عصری است که همه در دنیای سوم تنها مایاها می زیستند که نژاد قبلی این قوم بوده اند و با آب ویران شده است. انسانها در آن زیست می کنند که باز با طغیانی دیگر ویران خواهد شد<sup>14</sup>. مایاها در پایان هر سال 365 روزه، انتظار این ویرانی را می کشیدند. به همین خاطر پایان سال برای آنان، زمانی بسیار خطرناک بود و در هول و اضطراب به سر می بردند. شاید این در بین النهرین باستان نیز. اضطراب پایان سال مایاها را بتوان با مراسمهای آشوب و هرج و مرج بین النهرین باستان قیاس کرد. مردمان در پایان سال و قبل از عید «اکیتو»، که در اوایل بهار برپا می شد، به کوچه ها و خیابانها می ریختند که آن را سمبل آشفستگی و هرج و مرج نخستین کیهانی می دانستند که به عقیده آنان خدایان از آن آشفستگی نخستین، جهان را نظم بخشیده اند که به مناسبت این نظم جهانی، عید اکیتو برپا می شد

: پی نوشتها

1. همیلتون، ادیت (1376)، سیری در اساطیر یونان و روم، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران: انتشارات اساطیر، ص 91.
2. منظور از پنج ستاره، زمین، عطارد، زهره، زحل و مشتری می باشد.
3. اولانسی، دیوید (1380)، پژوهشی نو در میتراپرستی، ترجمه مریم امینی، تهران: نشر چشمه، ص 115.
4. ناگل فار» به معنی «ناخن - کشتی» است و اعتقاد بر این بود از ناخنهای گرفته شده مردگان ساخته می شود».
5. آیداوول» به معنی «دشت همیشه سبز» است یعنی جایی که «اودین»، «ویلی» و «وو» پس از ساخت نخستین جهان در آنجا گرد «. هم نشسته اند.
6. بیچ، ری (1377)، اسطوره های اسکاندیناوی، ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز، تلخیص از صفحات 84 تا 89.
7. همیلتون، ادیت، پیشین؛ ص 433.
8. تجلیهای دیگر ویشنو به صورت برهما، مانو، بودا و... بوده است.
9. ایونس، ورونیکا (1373)، اساطیر هند، ترجمه باجلان فرخی، تهران: انتشارات اساطیر، ص 125.
10. الیاده، میرچا (1362)، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات توس، ص 68.
11. روزنبرگ، دونا (1375)، اسطوره های خاور دور، ترجمه مجتبی عبدالله نژاد، مشهد: انتشارات ترانه، ص 19.
12. کندری، مهران (1372)، دین و اسطوره در آمریکای وسطا (پیش از کلمب)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. (پژوهشگاه)، ص 150.
- توب. کارل (1375)، اسطوره های آزتکی و مایایی، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ص 19.
- کندری، مهران، پیشین؛ ص 243.

(منابع نشریه)

[موجود 1382 شماره 4](#)